



عبدالاحمد فیض

تئوری بیطرفی دایمی افغانستان یا تداعی باورهای کاذب نسبت به آینده کشور

این یک حقیقت تاریخی است که کشور مادر کلیه مراحل انکشاف تاریخی خود بعنوان یک کشور صلحدوست نقش مثبت و فعال خود را در راستای حراست از صلح و امنیت جمعی ایفاء داشته و هیچگاهی بمثابه عنصر تجاوز و دخلات در امور دیگران و بخصوص در مسایل داخلی همسایگان در سطح منطقه ما که از پیراشوب ترین مناطق جهان محسوب میگردد، دخالتی نداشته و بحیث یک عضو فعال ملل متحد و حامی صلح و تشنج زدائی باقی مانده است.

افغانستان در دو جنگ بین المللی موقف بیطرفی خود را حفظ نمود و چنانچه با آغاز جنگ دوم جهانی در اول سپتامبر (۱۹۳۹) میلادی، با اعلام بیطرفی مطلق، از عدم شرکت خود در جنگ به سود هیچ یک از طرفهای درگیر اطمینان بخشیده و چون یک کشور و ملت صلح خواه این رویاروی عظیم و گسترده جهانی را که پیامدهای سنگین و غم انگیزی در تاریخ بشریت از خود بجا گذاشت، محکوم نمود.

بعد از ختم جنگ دوم در سال (۱۹۴۵) که به ظهور جهان دوقطبی و جنگ سرد فی مابین بلوک شرق در رأس اتحاد شوروی و غرب برهبری ایالات متحده منتهی شد، افغانستان درین مرحله حساس تاریخی به تدام سیاست عنعنوی خود ادامه داده و در یک چنین فضای ملتهب و در حال استحاله رقابتهای گسترده سیاسی، ایدئولوژیکی و تسلیحاتی به سوی بیطرفی سیاسی شتافت و بمثابه کشور مؤسس نهضت عدم انسلاک در نخستین کنفرانس ان سازمان که بتاريخ (۱۸) اپریل سال (۱۹۵۵) در شهر باندونک اندونیزیا دایر گردید، فعالانه شرکت نموده و با اتخاذ سیاست بیطرفی مثبت و فعال در دشوارترین مراحل مبارزات نهضت عدم انسلاک، که در حمایت از نهضت های رهای بخش ملی، خلع سلاح، دیتانت، مبارزه علیه اپرتاید و تبعیض، در مقیاس بین المللی انجام میگردد، در کنار جنبش باقی ماند و بمثابه یکی از اعضای با اعتبار نقش و سهم خود را در راستای حفظ صلح و امنیت پایدار جهانی، به شایستگی بی نظیری ایفاء داشت.

سالهای آغازین دهه هشتاد سده گذشته، جنون جنگ سرد و سیاستهای توسعه طلبانه هژمونیهی قدرت، روزهای دشوار و ویرانگری را برای افغانستان بیطرف و مردم آن رقم زد، حضور قشون سرخ درین کشور بهانه ای برای موج عظیمی از مداخلات خارجی به سردمداری ایالات متحده، کشورهای پیرامون و به میزبانی سخاوتمندان اسلام آباد گردیده و باب توطئه ها، دسایس، مداخلات و تجاوزات بی رویه در تناقض و ضدیت با اصل عدم دخله و تجاوز در سرزمین تھی دست و فقیرا افغانستان مفتوح گشت. جنگ داخلی دهه هشتاد بمثابه محصول مستقیم دخالت بیرونی موجب گردید که طراحان نقشه جنگ در افغانستان، مسوولیت سرمایه گذاری های عظیمی اعم منابع مالی، انسانی، لوژیستیکی و انواع تسلیحات حاوی قدرت کشتار جمعی را به منظور گسترش بحران کشور ما بعهده گرفته و با ایجاد مراکز متعدد تربیت و تجهیز نظامی در قلمرو پاکستان و هکذا جلب و سر باز گیری از اکثریت کشور های واقع حوزه خاور میانه تا شمال افریقا، که لشکر جها د اسلا

می نامیده میشد، برای بار نخست سنگپایه ایجاد کانونهای افراطیت دینی، تروریزم و تفکر فاندی مینتالیستی در جغرافیای بنام پاکستان گذاشته شد.

حامیان جنگ داخلی در افغانستان که استمرار جنگ، قتل و کشتار افغانهای بی دفاع ملکی و نهاد کامل افغانستان را مشروع و مباح می پنداشت، طیف نیرومند از تجاوزات مسلحانه را در وجود به اصطلاح سربازان خدا که شبکه القاعده و صدها گروه های دهشت افکن از مخوفترین فیگورهای تروریستی مشمول آن بود، در ضدیت به افغانستان هسته گذاری نموده که تداوم و تعمیل آن بعهده اسلام آباد گذاشته شد، لذا شبکه استخباراتی (ای-اس-ای) بعنوان بدنام ترین نهاد اطلاعاتی منطقه و دشمن سوگند خورده افغانستان ماموریت کسب نمود تا افغانها و افغانستان را طعمه آتش جنگ اعلام نشده زیر چتر کمک به جهاد و آزادی ملتی نماید که با آنها خصومت تاریخی غیر قابل انکار داشته و با بهره برداری از فضای مساعد سیاسی و نظامی بوجود آمده از هیچگونه دست اندازی، تجاوز و اهانت به مفاخیر تاریخی و ملی افغانها دریغ نورزید، بنابراین غیر منصفانه نخواهد بود که اذعان بدارم، این فقط همین دوران دشوار تاریخی و خونبارترین مرحله تراژیدی ناشی از مداخلات خارجی در امور داخلی افغانستان بود که جواسیس پنجابی جرأت آن را کسب نمود تا همراه با کرنیل های ارتش مرتجع اسلام آباد توأم با هزاران ملیشهای مزدور به حریم مقدس میهن عزیز ما شجاعانه و بی باکانه وارد گردد و ازینرو بود که نقض حق حاکمیت افغانستان در محور سیاست خارجی پاکستان امروزه بیک امر عادی مبدل گردیده است.

از آنجا نیکه نوشته ای حاضر معطوف است به بیطرفی دایمی یا بیطرفی حقوقی کشور ما بر مبنای توصیه آقای هنری کسینجر از نظریه پردازان کهنه کار و از هسته گذاران سیاست امریکا فریدیکه خود در سمت مشاور امور بین المللی کاخ سفید نقش بارزی در بحران داخلی و تراژیدی خونین دهه هشتاد در افغانستان داشت، موصوف دلسوزانه در اثر که درین اواخر بنام (نظم جهانی) نوشته است توصیه نموده است که: (در برخورد با احتمالات ظهور دوباره افغانستان بحیث یک مرکز جهادی، تلاش گسترده در سطح دیپلماتیک بکار است تا یک راه حل منطقی مشخص گردد)

نامبره با ابراز تردید از آینده افغانستان چنین مینگارد: (پاکستان پیوسته نفوذ خود را در میان اقوام پشتون افغانستان گسترش داده و از طالبان سنی حمایت مینماید و تاکید میدارد که افغانستان بعد از سالها جنگ و علی الرغم حضور جهانی و سرمایه گذاری میلیاردی دلار کماکان ورشکسته باقی خواهد ماند.)

وی از بلجیم بحیث یک نمونه تاریخی یاددهانی می نماید که در دهه سوم قرن نوزدهم طرفهای درگیر و یاقدرتهای وقت اروپا بعد از سالها جنگ نیابتی در قلمرو بلجیم به این نتیجه دست یافتند که در کنفرانس بین المللی در شهر لندن در سال (۱۸۳۹) میلادی به حاکمیت و تمامیت ارضی بلجیم احترام گذاشته و بلجیم را بحیث یک کشور بیطرف دایم برسمیت بشناسند، لذا توصیه ارزانی نموده است که افغانستان بایست از الگوی بلجیم بخاطر اجتناب از ورشکستگی دایمی و یا تجزیه پیروی نموده و دولت افغانستان هر چه عاجلتر پیشنهادی بیطرفی خود را به سازمان ملل متحد ارائه دهد.

مغز متفکر، طراح سیاست خارجی و این استراتژیست کهنه کار ایالات متحده مگر بخاطر ندارد که در سالهای پسین دهه هشتاد رهبری جمهوری افغانستان ضمن ادامه سیاست اشتی ملی با طرفهای مسلح در منازعه داخلی افغانستان و بعد از خروج نیروهای خارجی از کشور برای نخستین بار در تاریخ پر از فرازونشیب کشور ما نظریه ایجاد یک افغانستان بیطرف (دایمی) و عاری از تسلیحات سنگین را مطرح نمود تا قدمی باشد در راستای ایجاد اطمینان متقابل فی مابین افغانستان، جهان و کشورهای پیرامون بویژه اسلام آباد که علی الرغم تعهدات آن کشور در پیمان بین المللی ژینوبه سیاست مداخله و تجاوز باتوسل به ابزار زور و در قالب تشدید جنگ با اعزام

دستجات مسلح و ارسال تسلیحات گوناگون روند اشتهی و مصالحه بین الافغانی را بعزم تداوم جنگ وگسترش ابعاد بحران درکشور سبوتاژ نمودند.

بدیهی است که دران روزگار گوش شنوا و دید بینای نسبت به طرحهای صلحجویانه کشور ما و منجمله طرح ایجادیک افغانستان بیطرف باتوجه با اهداف که درتداوم جنگ درمیهن ما مطمح نظر بود وجود نداشت و مساعی همه جانبه داخلی و منطقوی بخرج داده شد تا از روند اشتهی میان افغانها بعزم متلاشی شدن و ورشتگی بیش از پیش افغانستان جلوگیری نمایند. فلهدا به باور این قلم منصفانه و منطقوی بود که که آقای کسینجر و سایر کانونهای فکری و نخبه گان سیاسی در ایالات متحده امریکا در فصل جدید از نبردهای خونین در افغانستان ن که بدون اغماض در پرتوما صد و منویات اسلام اباد در کشور ما در جریان است، طرح برچیدن کانونهای افراطیت دینی، مراکز تربیت، تمویل مالی و تسلیحاتی گروههای دهشت افکن را در قالب یک مبارزه صادقانه به کشور قدرتمندی متبوع شان چون ایالات متحده توصیه نموده و بجای تداعی افکار بد بینانه نسبت به آینده افغانستان و منوط دانستن حل پروبلمهای جاری این کشور صرفاً از مجرای طرح غیر عملی بیطرفی دایمی با ایجاد یک تفاهم جمعی در سطح منطقه ای، طرح انزو او تجرید پاکستان این یار دیرینه و متحد کاذب خویش را در امر مبارزه علیه دهشت افکنی بمثابه حامی و میزبان تروریزم و سایر دولتهای که از تروریزم بحیث ابزار در سیاست خارجی شان استفاده مینمایند در خور افکار عمومی و رهبری ایالات متحد داده و نقش مثبت و منصفانه خویش را بحیث یک مفکر امور بین المللی در راستای کاهش رنج و الام میلو نهی انسان بیدفاع غیر نظامی در کشوری به انجام میرسانید که قربانی خشونت و حملات مرگبار تروریستی برخاسته از پاکستان هستند، افزون برین میتوان تصریح نمود که فقط مبارزه صادقانه همه طرفها در امر سرکوب تروریزم در سطح منطقوی و جهانی و ظهور افغانستان جنگزده و قربانی تروریزم بمثابه یک کشور واحد و قدرتمند میتواند به تحکیم صلح و ثبات پایدار منتج گردد.